

تشخیص واژه‌های مفرد و مرکب از روی دال و ذال

حامد علیزاده^۱

چکیده

در واژه های فارسی دری، همیشه حرف دال یا در آغاز واژه است یا پس از صامت و حرف ذال همواره پس از مصوت قرار می‌گیرد. این قاعده مخصوص واژه های بسیط است؛ اما در واژه های مرکب حرف آغازین بخش دوم نمی‌تواند ذال باشد و فقط می‌تواند دال باشد؛ چراکه مصوت ماقبل جزئی از خود تکواژ نیست بلکه متعلق به تکواژ پیشین است. بنابر این بخش دوم واژه‌های مرکب تابع همان قاعده واژه های بسیط است. بر اساس این قاعده واژه های مفردی همچون باذه و نبید دارای حرف ذالند و واژه های مرکبی همچون پاداش و ستودان دارای حرف دال. **کلیدواژه‌ها:** دال و ذال، بدید، بنهان، پاداش، بدست، ستودان، گُندرو.

مقدمه

در زبان فارسی دری برای قرار گرفتن دال و ذال در واژه‌های فارسی قاعده‌ای وجود دارد و آن این است که اگر در واژه‌ای پیش از حرف مورد بحث واج مصوت قرار گرفته باشد حرف مورد بحث ذال خواهد بود. در غیر این صورت با حرف دال مواجه می‌شویم؛ به‌عنوان مثال واژه‌های بند، رند، تُند و مانند دارای حرف دالند زیرا در این واژه‌ها پیش از حرف مورد نظر واج صامت قرار گرفته است اما واژه‌های زد، شد، رود، یاد و امید دارای حرف ذالند؛ چون در این واژه‌ها پیش از حرف مورد بحث واج مصوت قرار دارد. این قانون در مورد واژه‌های بسیط صادق است؛ اما اگر با واژه‌ای مرکب رو برو شویم باید دانست که هر یک از بخش‌های واژه در حکم یک واژه مستقل به حساب می‌آید. بنا بر این قاعده دال و ذال در محل تلاقی دو تکواژ اعمال نمی‌شود. بر این اساس از آنجا که دال نخستین در واژه بدید در نسخه‌های خطی کهن همیشه دال است باید بدید را واژه‌ای مرکب دانست که از دو تکواژ $d +$ بدید تشکیل شده است. اگر در نسخه‌های خطی این واژه به صورت بدید می‌آمد باید نتیجه می‌گرفتیم که بدید واژه‌ای است بسیط؛ چراکه قاعده دال و ذال در مورد ذال نخستین اعمال شده است.

قاعده دال و ذال

در فارسی دری بودن دال و ذال در واژه تابع قانونی است که در گذشته ادیبان به آن اشاره کرده‌اند: «هر دال که ماقبل آن یکی از حروف مدّ و لین است جنانک باذ و شاذ و سوزد و شنود و دید و کلید یا یکی از حروف صحیح متحرکست جنانک نمذ و سبذ و دذ و آمد همه ذال معجمه اند» (شمس قیس رازی، ۱۳۶۰: ۲۲۱)

اعرف الفرق بین دال و ذال	ذالك باب فی الفارسیة معظم
کل ما قبله سکون بلا وا	ی فدا ل وما سواه فمعجم ^۱

(حلال مطرز، رکابه: اجمال)

آنانکه بفارسی سخن میرانند	در معرض دال ذال را نشانند
ماقبل وی ار ساکن جز وی بود	دال است وگر نه ذال معجم خوانند

(فرهنگ جهانگیری، ۱۳۵۱: ۲۵)

هر کجا ماقبل وی جز حرف علت ساکنست	همچو مرد و کرد و سرد و برد آنرا دال خوان
هر کجا ماقبل وی ساکن بحرف علت است	همچو باذ و بیذ و بوذ و باذ آنرا ذال خوان

(فرهنگ شعوری، ۱۳۱۴ق: ۱۸)

در چهار نقل قول پیشین به یک قانون کلی اشاره شده است اما از شروط اعمال این قانون سخنی گفته نشده.

لفظ مفرد

در دو مورد پیش رو به شرط اعمال قانون دال و ذال اشاره شده است:

تعیین دال و ذال که در مفردی فتد زالفاظ فارسی، بشنوزانکه مبهمست
حرف صحیح ساکن اگر پیش ازو بود دالست و نه هرچه جزین ذال معجمست

(ابن یمین، ۱۳۴۴: ۳۳۶)

در زبان فارسی فرقی میان دال و ذال یاد گیر از من که این نزد افاضل مبهم است

پیش ازو در لفظ مفرد گر صحیح ساکنست دال خوان آنرا و باقی جمله ذال معجم است^۲

(حلال مطرز، رکابه: اجمال)

چنانکه ابن یمین در دو قطعه پیشین می‌گوید قانون دال و ذال در صورتی صادق است که با لفظ مفرد رو برو شویم؛ یعنی لفظی که بسیط است و فقط از یک تکواژ تشکیل شده؛ اما اگر با واژه‌ای دو بخشی سر و کار داشته باشیم باید بدانیم که هر یک از بخش‌های واژه یک لفظ مفرد جداگانه است که از قانون لفظ مفرد پیروی می‌کند. بر این اساس واژه‌های پیش رو از قانون دال و ذال پیروی نمی‌کنند؛ زیرا لفظ مفرد نیستند:

دمادم: اگر چه دال دوم در این واژه پس از مصوت قرار گرفته است اما ذال خوانده نمی‌شود؛ زیرا دما دم واژه‌ای است مرکب که از سه تکواژ $د + م + د$ تشکیل شده.

بیداد: دال نخستین در واژه بیداد ذال خوانده نمی‌شود؛ زیرا بیداد واژه‌ای است مرکب از دو تکواژ $ب + د$ ؛ اما حرف ذال در پایان واژه ذال خوانده می‌شود؛ زیرا داذ واژه‌ای است مفرد.

بیدرنگ: دال در واژه بیدرنگ دال است؛ چون از دو بخش $ب + د$ درنگ تشکیل شده است.

نادان: دال در واژه نادان دال است؛ زیرا نادان واژه‌ای است مرکب از $ن + ا + ن$.

بدویذ: دال نخست در فعل بدویذ دال است؛ چون بدویذ از دو بخش $ب + د$ دویذ تشکیل شده است.

ندانست: دال در واژه ندانست دال است؛ زیرا ندانست از دو بخش $ن + د$ دانست شکل گرفته است.

دریدر: دال دوم در واژه دریدر دالست؛ چون این واژه از سه بخش $د + ر + د$ در تشکیل شده است.

مایه دار: دال در واژه مایه دار دال است؛ زیرا این واژه از دو بخش $م + ا + د$ دار تشکیل شده است.

استثای قانون دال و ذال

چنانکه گفتیم بر اساس قانون دال و ذال حرف ذال نمی‌تواند در آغاز واژه قرار گیرد. برای این اصل فقط یک استثنا ذکر شده است و آن لفظ ذرخش است به معنی برق:

«اندر پارسی گویند هیچ کلمه نیست که اول حرف او ذال آید الا این:

ذرخش ار نخندد بگاہ بهار

همانا نگرید چنین ابر زار»

(اسدی طوسی، ۱۳۶۵: ۱۲۹)

صورت مخفف واژه در شعر

اگر در نسخه‌های خطی متون نظم فارسی با ذالی روبرو شویم که حرف ماقبلش ساکن است در یک صورت نباید تعجب کنیم و آن هنگامی است که حرف ماقبل ذال بخاطر ضرورت وزنی بشکل مخفف خود آمده باشد. در بیت زیر حرف گاف در واژه بگذشت بخاطر ضرورت وزن ساکن شده است اما همان صورت اصلی و نامخفف واژه ملاک قرار گرفته است و ذال همچنان ذال مانده است:

چو نه ماه بگذشت بر دخت شاه یکی کوزک آمد چو تابنده ماه

(شاهنامه نسخه بیروت، ۱۳۸۹: ۱۲۳)

بنا بر این برای تعیین دال یا ذال صورت اصلی واژه ملاک است نه صورت مخفف.

کاربرد قانون دال و ذال در خوانش نسخه‌های کهن

ناآشنایی با قانون دال و ذال یا بی توجهی بدان سبب می‌شود که گاهی مصححان در خوانش نسخه‌های خطی متون کهن خطا کنند و خوانشی نادرست از واژه داشته باشند. برای نمونه را اشاره می‌کنیم به خوانش نادرست دکتر جلال خالقی مطلق از نسخه فلورانس در بیتی از داستان ضحاک:

ورا کندرو خواندندی بنام بکنندی زدی پیش بیداد گام

(شاهنامه دفتر یکم، ۱۳۹۳: ۷۸)

واژه مورد بحث ما بیداد است در نسخه فلورانس. خوانش بیداد غلط است به دو دلیل:

۱. در نسخه فلورانس کاتب حرف دال نخستین را ذال نوشته است. اگر دال نخستین ذال باشد هرگز نمی‌توان این واژه را بیداد خواند؛ چراکه واژه بیداد از بی + داذ تشکیل شده. بنا بر این واژه مورد نظر در نسخه فلورانس بیدار است.

۲. در نسخه فلورانس حرف پایانی نقطه ندارد پس باید خوانده شود. اگر واژه مورد نظر بیداد بود باید طبق قانون دال و ذال حرف پایانی به شکل ذ نوشته می‌شد؛ زیرا حرف پایانی واژه بیداد ذال است. بنا بر این واژه مورد نظر در نسخه فلورانس بیدار است نه بیداد^۳. دکتر خالقی مطلق در گزارش نسخه بدل‌ها و نیز در توضیحات هیچ اشاره‌ای به ضبط بیدار در نسخه فلورانس نکرده است. این بدان معناست که وی نتوانسته این واژه را در نسخه فلورانس درست قرائت کند.^۴ مطابق ضبط نسخه فلورانس باید بیت را این گونه خواند:

ورا کندرو خواندندی به نام بکنندی، زدی پیش بیدار، گام

اگر بر اساس نسخه فلورانس واژه بیدار را ملاک قرار دهیم باید مصراع دوم را این گونه معنی کنیم: «مردمان به او لقب کندرو داده بودند زیرا او به کندی جلوتر از بیدار گام بر می‌داشت». در اینجا منظور از بیدار شخص ضحاک است. دلیل اینکه چرا ضحاک در اینجا بیدار خوانده شده است پنج بیت ازین پیش‌تر آورده شده:

ازین کشور آید بدیگر شود ز رنج دو مار سیه نغنوند

(شاهنامه دفتر یکم، ۱۳۹۳: ۷۷)

به گمان نویسنده این مقاله سبب اینکه فردوسی گفته است که کندرو به کندی جلوتر از ضحاک گام بر می‌داشت، این است که مطابق معمول شاعر خواسته که یک اتمولوژی عامیانه برای واژه کندرو بیافریند. به گمان من آن اتمولوژی نهفته در ذهن فردوسی این بوده است که کندرو به این دلیل به کندی جلوتر از ضحاک قدم بر می‌داشته که ضحاک پشت او پنهان شود تا مردم نتوانند آشکارا مارهای او را ببینند.

پدید یا بدید

واژه پدید در نسخه‌های خطی کهن بشکل بدید ضبط شده است. پدید تلفظی است که در چند قرن اخیر شیوع پیدا کرده. بر اساس قانون دال و ذال که بدان اشاره شد واژه بدید از دو بخش ب+دید ساخته شده است. اگر این واژه مفرد می‌بود آن وقت باید با صورت بدید رو برو می‌شدیم. اما خوانش بدید در هیچ نسخه‌ای وجود ندارد و این نشان می‌دهد که بدید واژه‌ای است مرکب از دو بخش ب+دید. تلفظ رسمی و معیار این واژه در فارسی دری بدید بوده است اما تلفظ غیر رسمی پدید نیز وجود داشته است. در چند قرن اخیر بتدریج تلفظ پدید از حالت محلی خارج شده است و به تلفظ رسمی تبدیل شده.

در تعلیقات تاریخ بیهقی با تصحیح دکتر محمدجعفر یاحقی و مهدی سیدی به درستی چنین آمده است: «بدید کردن به معنای آشکار کردن و نمودن در گویش‌های جنوب خراسان هم اکنون رایج است و نیازی نیست که پدید خوانده شود» (تاریخ بیهقی، ۱۳۸۸: ۹۲۷)

متأسفانه این واژه در نسخه‌های چاپی متون نظم و نثر کهن بصورت پدید ضبط شده است. این خوانش غلط در متون چاپی سبب می‌شود که خوانندگان گمان کنند که در زبان رسمی کهن تلفظ پدید وجود داشته است در صورتی که این گونه نیست. واژه بدرود نیز در نسخ خطی کهن به شکل بدرود آمده است و تلفظ پدرود خوانشی است محلی و غیر رسمی. درست بخاطر همان دلایلی که در مورد واژه بدید گفتیم. واژه بدرود از دو بخش ب+دروذ ساخته شده است.

پنهان یا بنهان

با اینکه واژه بنهان دارای حرف دال نیست اما بخاطر مشابهتی که با واژه بدید دارد در اینجا بدان اشاره می‌کنیم. واژه بنهان از دو بخش ب + نهان تشکیل شده است. اتفاقی که در مورد واژه های بدید و پدید روی داده است در مورد واژه های بنهان و پنهان نیز پیش آمده و تلفظ پنهان به تدریج جانشین بنهان شده است. یکی از کاتبان شاهنامه که سعی کرده است تلفظ‌های محیط خود را جانشین تلفظ‌های متن نکند کاتب امانتدار نسخه فلورانس از شاهنامه فردوسی است. او صورت کهن بنهان را در نسخه اش حفظ کرده است اما در جایی که سهوا تلفظ غالب روزگار خود را نوشته است متوجه خطای خود شده و پنهان را به بنهان تبدیل کرده است. آثار پاک کردن نقطه‌های اضافی واژه بنهان کاملاً در بیت زیر در نسخه فلورانس آشکار است:

یکی نامه از رستم جنک جوی بیاورد و بنمود بنهان بذوی

(شاهنامه نسخه فلورانس، داستان رستم و سهراب [رکابه برگ پیشین: پیامد سوی شهر ایران])

تشخیص واژه‌های مفرد و مرکب از روی دال و ذال

برای اینکه بدانیم که واژه‌ای مفرد است یا مرکب می‌توانیم از قانون دال و ذال کمک بگیریم. چنانکه پیش ازین گفته شد واژه‌هایی چون بیداد، دمام، نادیده، بدید و بدرود مرکبند و واژه‌هایی چون پیدا، خدا، ایذر و بیدار مفردند. هنگامی که با واژه‌هایی چون دمام و نادیده روبرو شویم تشخیص اینکه این واژه‌ها مرکب است سخت نیست اما گاه به واژه‌ای بر می‌خوریم که تشخیص مفرد و مرکب بودنش از نظر قواعد فارسی دری ساده نیست. در چنین مواردی گاه ممکن است دال و ذال به کمک ما بیانند. در ادامه به چند واژه اشاره خواهیم کرد که ممکن است به چشم ما مفرد یا مرکب بیاید در حالی که آنگونه نیست.

تشخیص واژه‌های مفرد از روی حرف دال

اگر شک داشته باشیم که واژه‌ای همچون بدست به معنی وجب، مفرد است یا مرکب کافی است به شکل حرف دوم این واژه در نسخه‌های کهن توجه کنیم:

همی گشت بر گرد آن شارسستان بدستی ندید اندرو خارستان

(شاهنامه نسخه بیروت، ۱۳۸۹: ۴۱۰)

چنانکه می‌بینیم واژه بدست با حرف ذال آمده است و این یعنی که بدست واژه‌ای است مفرد. اگر بدست واژه‌ای مرکب به حساب می‌آمد باید با حرف دال کتابت می‌شد نه ذال. بنابر این واژه بدست در ساختار صرفی خود هیچ ارتباطی با واژه دست ندارد. این واژه در زبان پهلوی به صورت widest بکار رفته است و در بعضی از گویش‌ها با

تلفظ *بِلِست* نیز رواج دارد: «بدست: وجب؛ پهلوئی: widest؛ افغانستانی: بِلِست؛ بختیاری: belest» (ایزدی و دادرس، ۱۳۹۱: ۱۵۳-۱۶۷).

تشخیص واژه‌های مرکب از روی حرف دال

واژه *پاداش* در نسخه‌های خطی با حرف دال ضبط شده است. این نشان می‌دهد که *پاداش* واژه‌ای است مرکب از دو بخش *پا* + *داش*. اگر این واژه مفرد می‌بود باید با حرف ذال و به شکل *پاداش* کتابت می‌شد. شیوه کتابت واژه *پاداش* در متون فارسی نشان می‌دهد که *تکواژ پا* در فارسی دری به عنوان یک *تکواژ* مستقل به رسمیت شناخته شده است. نمونه دیگری برای کاربرد *پا* بعنوان *تکواژ* مستقل واژه *پازهر* است در این بیت:

پازهرِ اژدهاست خرد سوی هوشیار

در خورد مکر نیست نه نیز از در دهاست

(ناصرخسرو، ۱۳۶۸: ۳۹۴)

در چاپی جدید از مقدمه شاهنامه ابومنصوری واژه *پاداش* به شکل *پاداش* ضبط شده است که صورتی است مجعول و مغایر قواعد زبان فارسی دری: «سپاس و آفرین خدای را که این جهان و آن جهان را آفرید و ما بندگان را اندر جهان پذیر کرد و نیک اندیشان را و بدکرداران را *پاداش* و *پادافراه* برابر داشت» (دهقانی، ۱۳۹۴: ۲۵). «اندر او چیزهای نیکو و بادانش هست همچون *پاداش* نیکی و *پادافراه* بزی» (همان: ۳۳). در چاپ مذکور خطای آوردن ذال بجای دال باز هم اتفاق افتاده است. این بار در ضبط واژه‌های پایدار و نداشتند: «و چون مردم بدانست کز وی چیزی نماند *پایدار*، بدان کوشد تا نام او بماند» (همان: ۲۶). «و چهار بار پادشاهی از ایران بشد و نداشتند که چند گذشت از روزگار» (همان: ۳۹).

واژه *آزادرخت* در نسخه کتاب الابنیه عن حقایق الادویه با حرف دال کتابت شده است (چاپ عکسی الابنیه، ۱۳۸۸: ۹۷). این نشان می‌دهد که واژه *آزادرخت* از دو بخش *آزا* + *درخت* تشکیل شده است و *آزادرخت* صورت ادغام شده دو واژه *آزا* و *درخت* است.

خطای کاتبان در ثبت ذال و دال

تا اینجا درباره واژه‌هایی سخن گفتیم که در کتابت آنها در نسخ خطی اختلافی وجود ندارد اما گاهی در کتابت یک واژه در میان نسخ خطی اختلاف دیده می‌شود. در کتابت دال و ذال گاهی کاتبان بسیاری از نسخه‌های خطی بر راه خطا رفته‌اند در حالی که بعضی از نسخه‌های کهن همواره دال و ذال را درست و صحیح ضبط کرده‌اند. برای نمونه در نسخه فلورانس از شاهنامه واژه ستودان همه جا بصورت صحیح با حرف دال کتابت شده است در حالی که تعدادی از نسخه‌های شاهنامه این واژه را با حرف ذال کتابت کرده‌اند.

ستودان یا ستودان

در نسخه‌های شاهنامه در چگونگی ضبط واژه ستودان اختلاف است. این واژه به استثنای چند نسخه در بیشتر نسخ ذال دار شاهنامه بصورت ستودان با حرف ذال کتابت شده است؛ اما بر اساس قواعدی که پیش ازین گفتیم این واژه باید با حرف دال کتابت شود. زیرا ستودان واژه‌ای است مرکب از دو بخش **ستو + دان** و به همین سبب نمی‌تواند دارای حرف ذال باشد. گویی در قرن هشتم که قرن شاهنامه‌های مقید به دال و ذال است اغلب کاتبان از مرکب بودن واژه ستودان مطلع نبوده‌اند. نسخه موزه فلورانس در مورد چگونگی ضبط واژه ستودان موضع مشخصی دارد اما نسخه شاهنامه بیروت در ضبط واژه ستودان دوگانه عمل کرده است. در ادامه برای روشن‌تر شدن موضوع ضبط‌های این واژه را در متن شاهنامه در دو نسخه فلورانس و بیروت می‌آوریم:

۱. ستودان همی سازدش زال زر
(شاهنامه نسخه فلورانس، پادشاهی نوذر [رکابه برگ پیشین: سرابره نوذر])
ندارد مرین جنک را بای و پر
۲. از ایذر جو دستان بشد سوکوار
(شاهنامه نسخه فلورانس، پادشاهی نوذر [رکابه: تن بهلوانان])
ز بهر ستودان سیم سوار
۳. کسی کز تو ماند ستودان کند
(شاهنامه نسخه فلورانس، رستم و سهراب [رکابه: چنین کفت رستم بمرد جوان])
(۴) روان تن بیزدان کند
۴. ستودان نیایم یکسر نه کور
(شاهنامه نسخه فلورانس، کاموس کشانی [رکابه برگ پیشین: بیرسیذ بسیار])
بکوبندمان سر بنعل ستور
۵. جهاندارت انکیخت از آن انجمن
(شاهنامه نسخه فلورانس، جنگ بزرگ کیخسرو [رکابه برگ پیشین: بدان])
ستودانت ایذر بد و هم کفن
۶. ولیکن ستودان مرا از کریز
(شاهنامه نسخه فلورانس، جنگ بزرگ کیخسرو [رکابه برگ پیشین: جهاندار])
به ایذر جو کیرم بکاری ستیز
۷. سر جاذوانرا بکندم ز تن
(شاهنامه نسخه بیروت، ۱۳۸۹: ۵۳۱)
ستودان ندیدند و کور و کفن
۸. ستودان مرا بهتر ایذر ز ننگ
بذین داستان زد یکی مرد سنک
(شاهنامه نسخه بیروت، ۱۳۸۹: ۵۷۴)
۹. چنین تا ستودان دارا برفت
تو کفتی همی پوست بر^۸ وی بکفت
(شاهنامه نسخه بیروت، ۱۳۸۹: ۵۷۶)

۱۰. تن خویش چون دید خسته بتیر ستودان نفرمود و مشک و عبیر

(شاهنامه نسخه بیروت، ۱۳۸۹: ۷۷۱)

از آنجا که نسخه فلورانس شامل نیمی از متن شاهنامه است فقط شش بیت نخست را دارد. نسخه فلورانس در تمام موارد ستودان را با دال کتابت کرده است. نسخه بیروت ۶ بار (۳-۴-۶-۷-۸-۱۰) با ذال و ۴ بار (۱-۲-۵-۹) با دال کتابت کرده است. نتیجه‌ای که از کتابت واژه ستودان در این دو نسخه می‌گیریم این است که کاتب فلورانس یا بسیار آگاه بوده است یا امانتدار و یا هر دو. در حالی که کاتب بیروت قطعاً بسیار امانتدار بوده است و قطعاً ناآگاه. امانتداری او سبب می‌شود که ناآگاهی او راه را بر آگاهی ما نبندد.

نتیجه‌گیری

گاهی توجه به کتابت دال و ذال در نسخه‌های خطی متون فارسی دری سبب می‌شود که بتوانیم مفرد یا مرکب بودن واژه را تشخیص دهیم. در وسط یک واژه مفرد حرف دال هرگز نمی‌تواند پس از مصوت قرار گیرد. آمدن دال پس از مصوت در وسط یک واژه بدان معنی است که ما با یک واژه مرکب سر و کار داریم. چنانکه آمدن ذال در وسط یک واژه بدان معنی است که واژه مورد نظر مفرد است. در متون کهن تنها استثنایی که برای قانون دال و ذال ذکر شده است واژه ذرخش است. گاه می‌توانیم با کمک دال و ذال در نسخه‌های خطی در دوراهی خوانش‌هایی چون بیداد و بیدار به خوانش صحیح نزدیک شویم و نیز از روی دال و ذال می‌توانیم تشخیص دهیم که در زبان فارسی دری واژه‌هایی چون بدست و پاداش مرکبند یا مفرد. همچنین می‌فهمیم که بسیاری از نسخه‌های خطی در ضبط واژه ستودان بر راه خطا رفته‌اند.

یادداشت‌ها

۱. صاحب تاریخ گزیده این قطعه را با اختلاف نقل کرده است و آن را از ظهیر فاریابی دانسته.
۲. این قطعه در دیوان چاپی ابن یمین با اندکی اختلاف آمده است.
۳. دکتر عزیزالله جوینی واژه بیدار را در نسخه فلورانس درست خوانده است اما توانسته کل مصراع را درست بخواند و معنی کند. (شاهنامه از دستنویس موزه فلورانس جلد اول، ۱۳۹۴: ۳۶۶)
۴. سخن ما در اینجا هرگز به معنی ترجیح ضبط بیدار بر بیداد نیست بلکه سخن از خوانش نادرست نسخه فلورانس است. به گمان نویسنده این سطور ضبط‌های بیدار و بیداد هر دو می‌تواند از خود فردوسی باشد.
۵. هرچند که ظاهراً در تلفظ حرف دوم میانشان اختلاف است.
۶. گاهی واژه پاداش به غلط پاداش نوشته شده است اما این خطا بخاطر سهو القلم است. برای نمونه را بنگرید به شاهنامه لندن صفحه ۳۶۰ س ۸.
۷. از آنجا که کاتب نسخه فلورانس میان پیژد و پیژد مردد بوده است حرف دوم را بی نقطه نوشته است.
۸. کاتب در اینجا به اشتباه بررا پر نوشته است که ربطی به موضوع بحث ما ندارد.



کتابنامه

- ابن یمن فریومدی. (۱۳۴۴). دیوان اشعار ابن یمن فریومدی. تصحیح حسینعلی باستانی راد. تهران: کتابخانه سنایی.
- اسدی طوسی. (۱۳۶۵). لغت فرس. به تصحیح و تحشیه فتح‌الله مجتبائی و علی‌اشرف صادقی. تهران: خوارزمی.
- انجو شیرازی. (۱۳۵۱). فرهنگ جهانگیری. ویراسته دکتر رحیم عقیقی. مشهد: انتشارات دانشگاه مشهد.
- ایزدی، اورنگ و دادرس، سیدمهدی. (۱۳۹۱). «نگاهی به واژه‌های مهجور فارسی در گویش بختیاری». هفتمین همایش انجمن ترویج زبان و ادب فارسی. جلد دوم. ص ۱۵۳-۱۶۷.
- بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین. (۱۳۸۸). تاریخ بیهقی. تصحیح و تعلیقات محمدجعفر یاحقی و مهدی سیدی. تهران: سخن.
- دهقانی، محمد. (۱۳۹۴). شاهنامه ابومنصوری از مجموعه تاریخ و ادبیات ایران. تهران: نشر نی.
- شرف‌الدین علی یزدی. حلال مطرز. نسخه خطی کتابخانه مجلس با شماره ثبت ۶۶۸۷۲.
- شعوری، حسن بن عبدالله. (۱۳۱۴ق). فرهنگ شعوری. استانبول: جمال افندی مطبعه.
- شمس‌الدین محمد بن قیس رازی. (۱۳۶۰). المعجم فی معاییر اشعار العجم. تصحیح محمد بن عبدالوهاب قزوینی. زوار.
- فردوسی، حکیم ابوالقاسم. (۱۳۸۴). شاهنامه. چاپ عکسی از روی نسخه خطی کتابخانه بریتانیا به شماره Add.21,103 مشهور به شاهنامه لندن. نسخه برگردانان ایرج افشار و محمود امیدسالار. تهران: طایه.
- فردوسی، حکیم ابوالقاسم. (۱۳۸۹). شاهنامه. نسخه برگردان از روی نسخه کتابخانه شرقی وابسته به دانشگاه سن ژوزف با شماره NC.43. به کوشش ایرج افشار و محمود امیدسالار و نادر مطلبی کاشانی. تهران: طایه.
- فردوسی، حکیم ابوالقاسم. (۱۳۹۳). شاهنامه. به کوشش جلال خالقی مطلق. تهران: مرکز دائره المعارف بزرگ اسلامی.
- فردوسی، حکیم ابوالقاسم. (۱۳۹۴). شاهنامه از دستنویس موزه فلورانس ج اول. گزارش ابیات و واژگان دشوار بقلم دکتر عزیزالله جوینی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- فردوسی، حکیم ابوالقاسم. شاهنامه. نسخه موزه فلورانس Magl.III.24.
- مستوفی قزوینی، حمدالله بن ابی بکر. (۱۳۶۲). تاریخ گزیده. به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران: امیرکبیر.
- موفق بن علی هروی. (۱۳۸۸). الابنیه عن حقایق الادویه. نسخه برگردان به قطع اصل نسخه خطی شماره A. F. 340 کتابخانه ملی اتریش. تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب.
- ناصر خسرو. (۱۳۶۸). دیوان ناصر خسرو. به تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.